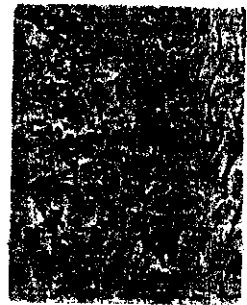


جوابی بر مقاله نقد آقای فیروز منصوری
 در باب محمد فضولی شاعر بغدادی شماره های
 ۸ و ۹ و ۱۰ سال پنجم



باز هم فضولی

ظهور تحول تازه و آشکارائی در ادبیات ایران عصر صفوی امر قابل انکاری نیست، تحولی که در نظام و نشر فارسی دری بیشتر و در شعر و نثر نوظهور ترکمانی به مقیاس محدود تری ظاهر شده است. زبان فارسی پیش از آنکه دستخوش چنین تحولی شود وضع معروف اوهمی داشت که از مقایسه شعر و نثر صدهای نهم و دهم پایکدیگر میتوان بدان پی برد ولی ترکی ترکمانی یا قزلباشی که قبایل مهاجر از شام و اناطولی بکناره های رود ارس و دجله میان خود برای تفاهم و تکلم به کار میبردند چون از وجود سابقه ادبی معروفی نصیب نداشت بنای تازه ادبیات نظم و نثر خود را بر همان مبنای تحول عصر صفوی نهاد که از عقیده تشیع سرچشمه میگرفت.

بنابر این امری که در بنای کاخ ادب زبان فارسی دری بهرودی نسبت داده میشود باید در زبان ترکی قزلباشی به فضولی نسبت داد که به شعر و نثر نوپدید ترکی جلوه و مسیر معروف خود را بخشیده است. تصور نمیرود پیش از ظهور فضولی در شعر ترکی قزلباشی بتوان چهره ای معروفتر از نسیمی سراغ کرد که اوهم در شمال سوریه و حدود حلب از برکت معاشرت و همعقیدگی با طوایف شیعه غالی ترک زبان شام سنگ اول بنای مسرت ترکمانی شیعه را بر زمین نهاد و راه را برای ظهور امثال فضولی گشود ولی خود به درجه کمال فضولی نرسید، همانطور که در صدهای بعد هم دیگری بدین مقام نرسید، تا آنکه آخوندزاده و عظیم و صابر در دوره معاصر تغییر مسیر ادبیات ترکمانی را باعث

* آقای استاد محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

شدند .

ادبیات فارسی پیش از آنکه فضولی را درصده دهم بنیانگزار شعرونشر ترکی قزلباشی یا آذربایجانی به جهان ادب معرفی کند ، **نوائی** را درصده نهم به مقام بنیانگزاری ادبیات جغتائی رسانید و پیش از آن هم در قلمرو ترکی عثمانی ، **عاشق پاشا زاده** ، **احمدی رنجانی دیونساموری** را در مرتبه عالی بنیانگزاری شعر ترکی عثمانی قرار داده بود . تفاوت زبانهای متداول میان ترکان جغتائی و عثمانی و ترکمانی یا قزلباشی بدان درجه میرسد که آشنا کردن دسته‌ای از آنها به زبان دسته‌دیگر جز از راه آموختن و فرا گرفتن لغت و دستور زبان منظور ممکن نیست و این تفاوت را هم اینک میتوان در سخن **سک** ترکمن عشق آباد یا ترک زبان لنگرانی و **ترك اسلامبولی** به خوبی آزمود و نشان داد . در این صورت نسیدانم چرا برخی در پی آن رفته‌اند که دیوان **شاه اسمعیل خطائی** را که به زبان ترکان قزلباش از زبان ترکان عثمانی هم نزدیک‌تر بوده و با زبان جغتائی هیچگونه پیوند لغوی ندارد به بهانه **جهل شاه اسمعیل بر زبان جغتائی** ، از آن اوندانند و بدین نمی‌اندیشند که اگر **خطائی** شعر خود را به ترکی جغتائی سروده بود هرگز نمیتوانست در دل ترکان قزلباش یا ترکمانان شرق اناطولی موثر اتفاق افتد . تعجب آورست دانش پژوهی پیش از آنکه بتواند به وجود اختلاف لغوی میان مبانی زبان ترکی جغتائی با ترکی ترکمانان قزلباش و عثمانی پی ببرد بخواند درباره صحت یا خطای انتساب دیوان خطائی به شاه اسمعیل سخن در میان آورد . شاه اسمعیل به فرض آنکه به زندان استخر یا پناهگاه لاهیجان نرفته بود و در اردبیل و تبریز به سرمیبرد و مجال آموختن زبان ترکی جغتائی را بر نوآموزان مکتب نوائی هم پیدا میکرد باز احتیاجی بدان نداشت که برای جلب توجه و ارادت ترکمانان غزنواد که از فهم زبان جغتائی مغولی بی‌نصیب افتاده بودند به زبانی شعر بگویند که نه خودش و نه مریدانش نمیتوانستند بدان زبان تکلم کنند و از این راه سند عدم اصالت دیوانش را در زبان گفتارش به دست پژوهندگان آینده بدهد ؟ بنا به قول **مینورسکی** «دیوان شاه اسمعیل که به خطائی تخلص میکرد به زبان ترکی ترکمانان سروده شده که از زمان سلطنت وی تادوران انقرض صفویه لهجه مزبور زبان درباری محسوب میشد» .

ترکان غزی که از اواخر عهد **محمود غزنوی** به ایران تاختند و تا کنار دریای مدیترانه را به باد غارت دادند ، پس از چهار قرن توقف در شام و اناطولی به وسیله امیر تیمور به اطراف رودارس نقل مکان یافتند و صدسال پیش از قیام اسمعیل در این سرزمین که نزدیک به اردبیل بود جاگزیدند و به زبان ترکی خاصی که لهجه‌ای از غزی بود سخن میگفتند و با بقایای تاتار و مغول ارتباطی نداشتند . بنابراین هر دو قوم از درک زبان یکدیگر عاجز بودند ، چنانکه فرهنگ نامه دیوان لغات الترك از عهده حل مشکلات دیوان نوائی بر

نمایند و لغت‌نامه دیوان شعر نوائی برای تعریف و تفهیم شعر فضولی وافی نیست.

ایل بیات یکی از ایلات ترکمانی است که به اعتبار وجود شعبه‌ای از آن ایل در ایران به نام شاه‌بیاتی، بایستی باشاملو هاد قجرها همراه سپاه تیمور از شام به ایران باز آمده و در شمال عراق عرب و شمال غربی و مغرب ایران رحل اقامت افکنده باشند. صادقی افشار کتابدار کتابخانه شاه عباس که سی سال آغاز عمر خود را باسی سال پایان زندگی فضولی هم‌زمان گذرانیده سی هزار بیت آثار ترکی و عربی و فارسی فضولی را به خط خود شاعر دیده و خوانده بود، در تذکره مجمع الخواص، بخش مخصوص به شعرای ترک‌زبان را با ترجمه فضولی آغاز کرده و نوشته است: فضولی از ایل بیات است که همراه ابراهیم خان به بغداد آمد و در بغداد به سرمیبرد تا آنکه سلطان سلیمان عثمانی بر او غلبه کرد و فضولی ناگزیر از بغداد به حله نقل مکان نمود و در آنجا میزیست تا آنکه در طاعون سال ۹۷۱ در کر بلا مرد. عهدی بغدادی و لطیفی رومی از معاصران فضولی هم ترجمه حال او را نوشته‌اند ولی صادقی در همان چند جمله مختصر و مفید خود را به سرگذشت فضولی آشنا تر از دیگران معرفی کرده و سخن او در مجمع الخواص سند معتبر شناسائی اصل و نسب و مسکن و موافق فضولی شناخته شده است. تنها نقصانی که در این ترجمه راه یافته از این بابت بوده که صادقی حکومت ابراهیم خان موصلو را بر بغداد تا غلبه سلطان سلیمان کشیده است، در صورتیکه ابراهیم خان چند سال پیش از این حادثه در ماهیشت به دست برادرزاده اش کشته شد که پس از این واقعه بغداد را تصرف کرد. محمدخان تکلو بعد از کشته شدن ذوالفقار برادرزاده ابراهیم خان، تا هنگام ورود سلطان سلیمان به بغداد حاکم آن شهر بود و این امر زمانی به ترجمه حال فضولی که در مجمع الخواص صادقی وارد است نمی‌زند و دور از انصاف است که به قول او تهمت «اشتباه محض» زده شود. کسی که به روش بحث تاریخی آشنا باشد هرگز از نویسنده معاصر وقوع امری در مقابل قول نویسنده‌ای که دیرزمانی بعد از او بی راجع به حدوث واقعه چیزی نگاشته باشد مطالبه سند نمی‌کند و این کاری است که پژوهشگر کار فضولی راجع به اصالت نسب و ادب او روا داشته و از صادقی افشار معاصر فضولی در برابر نوشته خورشید افندی صده سیزدهم و کلان‌هوار صده چهاردهم هجری مطالبه سندی برای قبول انتساب فضولی به ایل بیات می‌کند و او را کرد نژاد می‌شمارد. متأسفانه به نوشته خورشیدپاشا دسترسی نداشتم ولی بعد از آنکه به مقاله کلان‌هوار مراجعه کردم دیدم بدون دقت نظر، هوار قول تردید آمیز گیب را که از توفیق ابوالضیاء نویسنده معاصر عثمانی نقل می‌کند قطعی پنداشته و نقل کرده است.^۲ در صورتی که انتساب فضولی به ایل بیات در عراق عرب که همواره مجمعی از قبایل معروف کردولر و عرب و ترکمان بوده به درجه شیاع رسیده و در میان طایفه‌های کرد آنجا تیره‌ای

یاشاخه‌ای به نام «بیات» وجود نداشته است .

انتساب ایل بیات به غز در دیوان لغات الترك و جامع التواریخ سابقه دارد و شاید این امر به اصل «اغوزنامه» و «دده‌قور قوت» پیوندند . **قایم مقام** هم در رساله ناقص انتساب ترك خود بیات را از نسل اغوز و به نام «بای‌اوت» نوشته است . بقای این قبیله در شمال کشور عراق تا عصر حاضر به همان نام دیرین «بیات» و «بیاتی» گواه قدمت سکونت ایشان در آن سرزمین است : شهادت صادقی که خود هم از ترکمانان افشار غزنواد بوده در انتساب فضولی به ترکمانان بیات ، مادامی که در دست‌های مختلف عرب و فارس و کرد متقیم عراق برای او نسب دیگری شناخته نشده باشد قولی انکار پذیر نیست .

فضولی در مقدمه دیوان فارسی خود راجع به اسباب شاعریش در سه زبان عربی و ترکی و فارسی ، چنین مینویسد : «گاهی به اشعار عربی پرداختم ... و آن بر من آسان نبود زیرا زبان مباحثه علمی من بود و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت راندم و نظریتم ترک را به لطافت گفتار ترکی تمتعی رسانیدم . آن نیز چندان تشویشم نداد چون به سلیقه اصلی من موافق افتاد .» در این عبارت آشکارا میگوید که شعر ترکی بساط طبیعت و سلیقه اصلی او سازگار بوده : و این خود اعتراف ضمنی به اصل نهاد و طبع و سلیقه شاعر محسوب میشود . بیست و اندی سال پیش نسخه خطی اشعار عربی و فارسی فضولی را در بغداد پیش **عباس عزای** مورخ عراق که شاعر بغدادی را حروفی می‌شمرد تا او را از شیعه عراق جدا سازد ، دیدم و به یاد دارم که در آنها خود را کرد یا عرب خوانده باشد . در تصفح دیوان ترکی چاپ اختر اسلامبول او هم بدین مطلب برخوردیم «که خود را از نژاد عرب معرفی کند .» فضولی در مقایسه میان خود با **حیرتی تونی** شاعر دربار **شاه طهماسب** قطعه‌ای دارد که در آن گفته است :

من از اقلیم عرب حیرتی از ملک عجم هر دو کردیم به اظهار سخن کام طلب
یافتیم از دو کرم پیشه مراد دل خویش او زر از شاه عجم من نظر از شاه عرب
و از این شعر با هیچ نشتری نمیتوان نسب عربی برایش بیرون آورد . اعتراف شاعر در مقدمه دیوان فارسیش بدینکه «مولد و مقام عراق عرب است» به هیچ وجه نمیتواند معرف اصل و نسب او باشد همانطور که پنجاه سال شاعری پرماجرا با چهار دیوان چاپ شده شعر عربی ممتاز نمیتواند برای آقای **محمد مهدی جواهری** شاعر نامدار عراق عصر ما نسبی خارج از فرزند زادگی **شیخ محمد حسن اصفهانی** صاحب کتاب **جواهر الکلام** اثبات کند . عراق عرب از روزگار آق قویونلوها بدین طرف مسکن عناصر مختلفی از عرب و ترکمان و کرد و لر ولاری بوده و صرف انتساب کسی به عراق عرب دلیل عرب بودنش نمیشود . فضولی خودش میگوید در موقعی که **سودای شاعری** به سرم افتاد به سه زبان عربی

وترکی و فارسی شعر سرودم و فارسی را به ترتیب دیرتر می آورد و تصریح میکنند که غزل فارسی سرودن را بعد از قصیده سرائی و معمى گوئی به این زبان آغاز کرده است . در این صورت برهم زدن ترتیب سخنوری او و به ترتیب دیگری در آوردن که فارسی یا عربی را بر ترکی مقدم دارد ، مخالف گفتار شاعر محسوب میشود . تردید نیست که فضولی به درگاه شاه نجف و آستانه شهدای کربلا پیش از هر مکان دیگری در عالم دل بستگی داشته و اشعار ترکی و فارسی او در این محینه نماینده خلوص اعتقاد اوست بنابراین وقتی بغداد به دست سلطان سلیمان قانونی افتاد و ناگزیر شد از بغداد بیرون رود و شهر حله را که مولد او بود و در جوار نجف قرار داشت برای سکونت برگزیند و در ردیف جیره خواران آستان شاه ولایت درآید . پس از آنکه اوقاف عراق به دست حکام ترك افتاد برای احقاق حق خود کوشید و همان وظیفه را از محل زواید اوقاف محل پابرجا کرد اما متصدیان در پرداخت آن همواره تعالی میورزیدند . این دل بستگی شدید به دوام توقف در جوار عتبات عالیات و اعاشه از راه وقف ، فضولی را وادار به مسالمت جوئی و مجامله کاری با ماسکان جدید عراق کرد که بروطن و مقامات مورد پرستش او غلبه کرده بودند . حکام و مامورین و قضات عثمانی بغداد را در این دوره میستود و آنان نیز به مراعات خاطر اومی کوشیدند و فضولی را در دوام کار شاعری و اقامت در جوار عتبات و حفظ عقاید تشیع آزاد می گذاشتند ولی او از ولای علی و آل علی و توجه به خاندان ایشان سر موئی منحرف نشد و کلمه ای در نظم و نثر نیاورد که دلیل شکستن پیمان قزلباشی نسبت به صفویه شهرده شود .

آقای حمیدارسلی در مقدمه ای که بر غزلیات فارسی فضولی چاپ باکو نوشته به انگلیسی همان دویستی که شاعر میان خود و حیرتی تونسی در کار دنیا و آخرت مقایسه ای کرده بود خواننده است از عبارت «شاه عجم» چنین استفاده کند که فضولی از شاه طهماسب صرفد بانزجاری یافته بود ، در صورتیکه این مقایسه بسه چنین تصویری راه نمیدهد . و به علاوه قضاوت فارسی و ترکی که فضولی در آنها درنظاھر به تشیع ، غلوورزیده و حدی برای مذهب نسبت به خاندان علی نشناخته گواه بقای ولای قزلباشی شاعری است که اوضاع سیاسی مهنه دیگر به او مجال اظهار چنین ولائی آشکارا نمیدهد .

اگر فضولی پیش آهنگ نظم و نثر ترکی ترکمانی و موجود مکتب جدید تشیع در شعر ترکی شهرده نمیشد چرا صادقی که حیات فضولی را درک کرده نام او را بر همه گویندگان ترکی (زبان ترکی) سرائی کتاب خود مقدم میاورد ؟

فضولی در آخرین قطعه از قطعات دیوان ترکی چاپ اختر اسلامبول میگوید :

اول سبب دن فارسی لفظیله چوقدر نظم کیم
 نظم نازک ترك لفظیله ایکن دشوار اولور

لهجه ترکی قبول نظم ترکیب ایلمسه

اکثر الفاظ نامربوط و ناهموار اولور

بنده توفیق اولسه ، بود دشواری آسان ایلرم

نوبهار او لغنج دیکندن برگ گل اظهار اولور

تا آنجا که از ظاهر عبارت این قطعه شعر دستگیر میشود فضولی سبب اشتغال خود را به شعر فارسی ، دشواری و نامربوطی و ناهمواریهای الفاظ زبان ترکی برای قبول قالب نظم معرفی میکند و توفیق خود را در رفع دشواری و آسان کردن زبان برای قبول لطف شعر و بر آوردن برگ گل از این تازه بهار میداند و این خود عیان امری است که در آغاز امر مورد نظر ما از معرفی فضولی به بنیانگذار مکتب جدید ادبی بوده است .

متأسفانه دیوان خطائی و سخنان ترکی منسوب به شیخ صفی در بویروق آن قدر که پیش ترکمانان مقیم شرق اناتولی و شمال عراق مطلوب و معروف بوده در ایران و نواحی ماورای رود ارس مورد توجه قرار نگرفت . بنابراین تاثیر خطائی با وجود امر از مقام بلند ارشاد و پادشاهی ، در ادبیات قزلباشی کمتر از نفوذ فضولی بیات فقیر و مرید بوده است . اما اشاره بدینکه دیوان خطائی به زبان ترکی جغتائی است که قابل فهم ترکمانان نبوده ، در نوشته ناقد پژوهشگر موضوعی مشوش و نامتناسب به نظر میرسد . مسلم است زبان شعر ترکی شاه اسمعیل بایستی از جنس همان زبانی باشد که مریدان ترکمانش از اجداد غز خود به میراث برده بودند . در صورتیکه زبان جغتائی همانطور که از نامش فهمیده میشود از اصل تاتاری و مغولی برخاسته که باریشه غزی بنابه شهادت دیرین محمود کاشغری از بنیاد تفاوت داشته است . بنابراین نمیتوانم دریابم و بپذیرم که شاه اسمعیل مرشد و مرشد زاده ترکمانان قزلباش شاملو و روملو و قراملو و موصلو ، از چه راه میتواندست به زبان ترکان جغتائی ماوراءالنهر تمرین سخنرانی کند و آنگاه این شعر جغتائی بجای آنکه در سمرقند و بخارا و هرات و بلخ مورد استفاده هزاره های تاتار و جغتائی قرار گیرد چگونه در قلمرو سکونت ترکمانان آسیای صغیر و عراق و آنسوی رود ارس میتواند مورد قبول و انتشار قرار گیرد و در مجالس ذکر شبانه آن را انشاد کنند و لذت روحی از آن ببرند ؟!

آری ! این سوالی است که باید زبانشناس کار آزموده ای بدان پاسخ سنجیده بدهد .

ابراهیم خان یا ابراهیم پاشا

در صورتیکه ابراهیم خان موصلو در آغاز کار حکومت بغداد خود که نمیدانیم پیش یا بعد از جلوس شاه طهماسب آغاز شده و تا شش سال قبل از فتح عثمانیها امتداد داشته ، کسی بوده است که فضولی را از حله با خود به بغداد آورد و سالها در مرکز حکومت خویش

نگهداشت و فضولی هم به ترکی و فارسی در شعر خویش به نام و بی نام از او بارها یاد کرده و بزرگواری او را ستوده است ، چرا پژوهشگر در گوهر میخواند با توطئه و دسیسه ، شعر مدح خان راز فضولی پس بگیرد و به ابراهیم پاشای یونانی نژاد تازه مسلمان ، سرعسکر سلطان سلیمان و وزیر او بدهد ؟ و برای تأمین این غرض از نام و لقب ابراهیم پاشای سرعسکر سلطان «پاشای سرعسکر» را در تیزاب پژوهش حل و محو میکند و از میان بر میدارد تا با جزء «ابراهیم سلطان» ممدوح قصیده: «بحمدالله والمنه که توفیقات ربانی بتوردی منزل مقصوده ابراهیم سلطانی» تطبیق پیدا کند و بدین نمی اندیشد که ممدوح این قصیده حاکم شیعه مذهبی بوده که در آغاز ورود خود به بغداد ، همه مقامات و اماکن متبرکه مسلمانان را زیارت کرده و نسبت به خدام و سادات و مجاوران بذل محبت کرده است . شاید فضولی این شعر را زمانی سروده باشد که هنوز مجاور حرم امیرالمومنین حیدرعلی این ایام طالب بوده و «شب و روز» و «گاه و بیگاه» به «دعای خیر» ممدوح مشغول بوده و چنین آوری ناگزیر پیش از انتقال اواز حله به بغداد روداده است ، یعنی در اول ورود ابراهیم سلطان و همایو به حکومت بغداد که بعد از عنوان «سلطانی» به «خانسی» ارتفاع درجه پیدا کرد .

در دیوان چاپ اختر قصیده بعدی راهم در مدح مشارالیه نوشته که با مطلع «ینه دشت سبز» در «سبزه خرم» آغاز میشود و در ضمن ابیات آن میگوید :

بهار کدر آیا بو تائیر بیلمن و یاد دولت خان خانان اعظم
و در بیت دیگر این شعر از او چنین نام میرد :

سهی خلیل ، اختر برج حکمت که رخسینه در غاشیه کش بوز ادهم

بنابر این کوشش پژوهشگر برای اینکه در بند دوم ترجیع بند معروف فضولی کلامه «ابراهیم» را با یاد ویر گول از کنار «ابراهیم خان» بردارد و به اعتبار مصرع اول همان بیت :

جهانی رشک گزاز خلیل ایدن بهار ادهم بوفیض بزم ابراهیم ، خان پالاسیرت در
و بدون توجه به خلال وزن و معنی شعر ، بنویسد : «منظور ابراهیم خان حاکم بغداد نبوده بلکه ابراهیم مصرع دوم عطف بیان است به خلیل مصرع اول که منظور گاستان ابراهیم خلیل الله را میرساند» کارشایسته ای نبوده است .

اما قصیده ترکی فضولی با مطلع «بر دو نکه چندشام ایسله جنگ ایتدی آسمان» . در وصف ابراهیم پاشای وزیر و سرعسکر سلطان سلیمان بوده و شاعر در بیتی از آن وی را «آصف زمان سلیمان» و «سرعسکر مدبر» و «پاشای کامران» معرفی میکند .

در ترتیب القاب ایران ، «پادشاه» در طبقه اعلی و «بیک» و «سلطان» و «خان» در

طبقه پائین ولی در عثمانی «سلطان» در صدر عناوین و پاشای مخفف از «پادشاه» در طبقه پائین تر قرار داشت. پس احراز لقب «سلطان» در عثمانی تنها برای کسی میسر بود که زمام سلطنت و خلافت را به دست گرفته باشد. اما ابراهیم پاشای وزیر چون بدون فرمان لقب «سرعسکر سلطان» را به کار میبرد غضب سلطان را برانگیخت ولی هرگز عنوان «سلطان» تنها به خود نبسته بود تا به این زرنگی مدح «ابراهیم سلطان موصول» را از «فضولی» به یاری پژوهشگران عصر ما بر باید.

چطور قصیده شماره ۴۲ دیوان فارسی چاپ چاپخانه انجمن تاریخ آنکارا به مطلع «فلک زدور مخالف مگر پشیمان شد؟» که در تهنیت ورود ابراهیم خان از بغداد به حله سروده و خان را به عرض سپاهی در آن فضای شریف ستوده است از مدنظر دور داشته و ندیده اند که میگوید. «مقام راحت ما خاک در که خان شد.»

ابراهیم خان در این سفر گویا متمرّدی را تعقیب میکرده و بر او غلبه یافته و فضولی بدین مناسبت به مدح او گریز زده است :

کسی که بنده در گاه شاه مردان شد	معین است که دارد همیشه دست به فتح
که چاکر در او هم ملک هم انسان شد	امیر تخت نجف پادشاه انس و ملک
وسيله ای که زحق مستحق غفران شد	امام مفترض الطاعتی که طاعت اوست
ترا حقیقت اسلام و اسبل ایمان شد	به شکر کوش فضولی که حب شاه نجف

از تطبیق مضامین این قصیده با آن قصیده ترکی که به مطلع «ینه دشت عرس بزه دن سبز و خرم» میباشده میتوان استنباط کرد که فضولی هر دو قصیده را در یک موقع به مدح «ابراهیم خان» سروده و پیش از پژوهشگر ناقد، کاتبان عثمانی که به ترمیر نسخه‌های دیوان فضولی میپرداختند نام ابراهیم خان را مانند نام شاه اسمعیل (که از برخی نسخه های «بنگ و باده» برداشته اند) از این قصیده‌ها بر اساس تعصب خام جاهلان حذف کرده اند. قصیده ۱۰ دیوان فارسی که فضولی از زبان بره‌ای سرگردان سروده و در نوع خود شعر بیهمتائی محسوب میشود باز در مدح همین ابراهیم خان موصول است، در آن زمان که منصور شیخ بنی ربیع از طرفداران موالی مشعشی رانبال نموده و بر او و حافظ نام شیخ دیگری از اعراب مشعشی غلبه کرده بود. و آنگاه که: «به عزم صید عرب، خان آسمان رفعت به باد پای بیابان نورد گشت سوار» بره شاکلی بر سر راه خان آمد و از این قبیله ربیع مشعشی مذهب و شیوخ ستمگر ایشان «حافظ» و منصور و تعدادی آنها گله میکند و به زبان بیزبانی با او میگوید :

که میکند همه عالم به عدل توافرار	ایا باند نظر خان معدلت پیشه
به گوسفند شود گرگ بی پروت یار	بدان رسید که از پرتو عدالت تو

چون موضوع حمله به قلمرو استیلای موالی مشعشی در زمان شاه اسمعیل و بعد از ختم عمل بغداد صورت گرفت ، بعید نیست این شعر هم در دوران سلطنت شاه اسمعیل سروده شده و حکومت ابراهیم خان هم از همان موقعی آغاز گشته باشد که او هنوز از مرتبه سلطانی به خانی نرسیده بود .

این بیت از بنگ و باده فضولی :

جم ایام شاه اسمعیل
خلدا لله ملکه ابدآ

مجلس افروز بزمگاه خلیل
اندن آسوده در غنی و گدا

نشان میدهد که مثنوی بنگ و باده ترکی به روزگار حکومت بغداد ابراهیم خان موصول به نام شاه اسمعیل سروده شده و برای رعایت ادب از حاکم به صراحت نام نبرده بلکه به لقب «خلیل» اکتفا ورزیده است ، همانطور که در قصیده ترکی مذکور در مدح خان هم از او به ذکر خلیل قناعت کرده بود و یا آنکه کاتبان عثمانی مانند برخی از پژوهشگران برای رعایت منفعتی خاص نام خان را هم چون اسم شاه «در برخی از نسخه های مثنوی بنگ و باده» زدوده بودند بنابراین اظهار عقیده پژوهشگر که در نوشته های ترکی و فارسی فضولی نمونه ای پیدا نمیشود که روابط و مناسبات فضولی را با صفویه نشان دهد ، با چشم بسته و غرض آوده جمله بندی شده است زیرا نخواسته اند از روی تمایز فارسی شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ به عقیده ما اینها یا یک فضولی درباره یامبر و علی و آل علی و شیعیان علی پی ببرند و در یابند که فضولی با وجودیکه بعد از غلبه عثمانیها بر بغداد و کربلا و نجف از عراق بیرون نرفت و با ترکان عثمانی از در سازش و مجامله برای دوام مجاورت عتبات درآمد ولی برخلاف مضمون نظری پژوهشگر که نوشته «این شاعر مداح عثمانیان بوده و علیه مصالح صفویه و منافع ملی ایران اشعاری سروده که در سرتاسر دیوانهای ترکی و فارسی او مندرج است» هیچگونه دلیلی بر ضدیت او با منافع و مصالح ملی در دست نیست و در برابر این اظهار نظر فوق العاده ظالمانه ، درباره شاعر بنیانگزار مکتب شعر شیعه قراباشی ، نخواسته اند ابتدا به قصیده ۲۲ و ۲۳ دیوان فارسی او نظری بیفکنند و آن را دلیل وجود سابقه ای در مناسبات فضولی با صفویه محسوب دارند . در بیت ۲۲ از قصیده ۱۹ فارسی که به وصف دوران تغزل میکند و آن را به بهار میبویند ، چنین میگوید :

خطیب خلیفه ایام شاهنشاه دوران شد
نسیم روضه مهرش بهار گاشن جان شد

بر آمد بابل شیرین زبان بر منبر گابن
شبه شاهی که ذکرش مونس اهل جهان آمد

این شاعرنشاه مدح فضولی همان کسی است که شاعر خود را نسبت بسوچنین معرفی میکند :

خداوندا فضولی بلبلی بود از سخن مانده به فیض نوبهار عز و اقبال خوش الحان شد
به درگاه تور و آورد و شد از غیر مستغنی فقیری بر سر خوان خلیل الله مهمان شد
چنین امیدوارم کان چنان من هم شوم از تو که از محمود فردوسی و سلطان ویس سلمان شد
فقیری که بر سر خوان خلیل مهمان شده همان فضولی است که در سایه حمایت
ابراهیم خان حاکم بغداد به سر میبرد و شاه اسمعیل رامیستاید و به شاه نجف ارادت میورزد.
در ضمن تصفح ، تصاید ترکی و فارسی فضولی به تدریج این احتمال در ذهنم سخت
قوت گرفته است که کاتبان عثمانی دیوان او، به روزگار قدیم در اینگونه موارد دست
تصرفی در صورت شعر او برده اند و شواهد حسن مناسبت و ارتباط او را با صفویه محو کرده اند.
قصیده ۲۶ از دیوان فارسی او را بردارید و بنگرید . این شعر از حسن اعتقاد و انتساب او
به دوستی علی و آل علی حکایت میکند و قرآنی به دست میدهد که نام خان و شاه مدح
از درج کلام ساقط شده تا معلوم نشود شعر «یافت از پرتو صیحت صفتش در بغداد . انظمانا نایره
شهره نوشروانی» در روز انشاد خطاب به کسی بوده است که مدعیان انتساب به انوشیروان
رادر شهر شروان از میان برداشته بود و آثار چنین فصل و وصلی موضوع سخن را مبهم ساخته است.
پژوهندگان ایرانی برای کشف این موارد باید به جمع آوری نسخه های خطی کهنه
از هر دو دیوان ترکی و فارسی او پردازند و با مقابله دقیق آنها نسخه صحیح مکمل دست
نخورده ای برای چاپ تازه و انتشار فراهم آورند تا به کمک آن بتوان بهتر به معرفی
شخصیت و عقیده و محیط زندگانی فضولی پرداخت و نشان داد که مثنوی «بنگ و بساده»
شاعر برخلاف نظر عارف بیک ترك عثمانی مترجم وزارت انطباعات قدیم ربطی به مقایسه
میان شاه اسمعیل و سلطان سلیم ندارد و چه بسا که پیش از برخورد آن دو شهریار بایکدیگر
هم به رشته نظم درآمده باشد ، زیرا فضولی از ۹۱۷ هجری به بعد همواره در حوزه حکومت
صفوی بر عراق عرب میزیست و آثار سخنسرانی او حتی از روزگار الوندیك آق قویونلو
و قبل از ۹۱۰ هجری هم در دست است . بنا بر این او میتواند در فاصله ۹۱۷ و ۹۲۰ هجری
مثنوی بنگ و بساده را بسراید و در مقدمه آن شاه اسمعیل را بستاید و بساده انگوری رادر این
مناظره لفظی و جنگ خیالی آن هم در شعر بر بنگ و برش و بوزه ، پیروزی بدهد که لابد پسند
طبع متحرك و سخت گوش پادشاه جوان ایران نبوده است .

۱ - ترکمانان طرفدار صفویه به امر سلطان حیدر پدیر شاه اسمعیل کلاه قرمز دوازده ترکی
برای امتیاز از دیگران بر سر نهادند و این موضوع مورد شهادت سیاح و نیز هی همعصر او قرار گرفت.
و از این رو به قزلباش مشهور شدند.

۲ - غلو فضولی در مذهب شیعه بهترین گواه انتساب او به ترکمانان و جدائی از کردانی
است که برای خاطر مذهب در آغاز کار از صفویه جدا شدند و به عثمانیان پیوستند.